

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مساله استطاعت عرض شد که روایات، استطاعت را به زاد و راحله، تعریف کرده اند و در بعضی از روایات هم به صحت و سلامت و مؤونه زائد در هنگام مراجعت و همین طور تخلیه سرب تفسیر شده و از خود روایات استفاده شد که همه این مسائل یک مطلب را می خواهد برساند و آن عبارت است از قدرت بر ذهاب، خلاصه و ملخص تفاسیر مختلفه در روایات به یک کلمه و یک عبارت برمی گردد که القدرة على الذهاب و الرجوع و الاتيان بالاعمال این ما حصل این روایات و مفاد کلمه استطاعت است.

این مطلب را که خدمتان عرض می کنم بخاطر کیفیت بیان مطالب نسبت به این قضیه در واجب معلق و مشروط در کلمات اصحاب و اصولیین است، که آنها بخاطر اشتباه در این مساله، مطلب را جور دیگری بیان کرده اند و واجب را به واجب دیگری تفسیر کردند. عرض کردیم که استطاعت در

آیات قرآن و همین طور در لسان عرف عبارت است از الاستعداد علی الذهاب و الاستعداد للفعل والعمل و آیات قرآن هم بر همین مساله حکایت می کند **إِنِ اسْتَطَعْتُمْ، لَنْ تَسْتَطِيعُوا، قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** ﴿الكهف، ۷۲﴾ **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** ﴿الكهف، ۷۵﴾ نمی توانی توان نداری قدرت نداری **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ** ﴿الرحمن، ۳۳﴾ و امثال ذلك که خود کلمه استطاعت در آیات قرآن به یک معنا است، یعنی استطاعت یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از قدرت القدره علی العمل القدره علی الاتیان القدره علی الفعل همه به یک معنا است منتهی این قدرت در موارد مختلف تفاوت می کند استطاعت بر مسافرت به صحّت و سلامت و زاد و توشه است، استطاعت بر کتابت به قدرت بر تألیف است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بیان است، استطاعت بر تحصیل به قدرت بر علم است، استطاعت بر تبلیغ به قدرت بر تنفیذ است، و هر کدام از استطاعت ها جای خودش را دارد ولی خود استطاعت به یک معنا بیشتر نیست و آن هم عبارت است از قدرت؛ این یک معنای ارتکازی

است که ما باید در ذهن داشته باشیم و رسیدن به این مطلب یک واقعیت کلیدی است برای حل مشکل وجوب حج؟ که این وجوب چه وجوبی است؟ آیا واجب، واجب مطلق است؟ واجب مشروط است؟ واجب معلق است؟ معلق به شرط متأخر است؟ خود وجوبش وجوب فعلی است اما شرط متأخر است؟ استطاعت آیا شرط صحّت است یا شرط وجوب است؟ اینها مسائلی است که همه متأخر از این مساله است استطاعت به معنای قدرت است، قدرت بر فعل، قدرت بر اتیان.

بناءً علی هذا در روایات تفسیر شده به الزاد و الراحله و تخلیه سرب و امثال ذلك الصحة فی البدن، العافية والزند و الراحله و تخله السرب و زیادة المؤونة فی الرجوع وقوت الأهل و العیال و كذالك. اینها مواردی است که در روایات نسبت به استطاعت ائمه علیهم السلام فرموده اند و همان طوری که خدمت رفقا عرض شد همة اینها یک معنای عرفی و طبیعی است، آن کسی که می خواهد به سفر برود باید زاد و راحله داشته باشد این یک امر طبیعی است، یا طبیعی است که وقتی می خواهد به

سفر برود باید تخلیه سرب باشد اگر فرض کنید راه بسته باشد، مسدود باشد، طبعاً سفر انسان مختل می‌شود این چیزی نیست که امام علیه‌السلام بگوید یا نگوید حالا اگر حضرت نگوید تخلیه سرب ما این را نمی‌فهمیم که وقتی راه بسته است (فرض کنید الان کشور حجاز این مرزها و حدود را مسدود کند) خب در اینجا تخلیه سرب به عنوان باز بودن راه و طریق نیست. خب مشخص است از آن طرف هم خدا به انسان جناح نداده که مثل کبوتر بلند شود برود روی کعبه فرود بیاید، باید با همین بدن و با همین سیر طبیعی انسان حرکت کند، حالا فرض کنید با سیاره باشد با طیاره باشد یا حتی ماشیاً باشد، بالاخره باید از این حدود عبور کند برخلاف زمان سابق که حدود و اینها نبود و مساله تخلیه سرب به راهزنان و قطاع الطريق برمی‌گشت، الان مساله قطاع الطريق خیلی مطرح نیست ولکن مساله تخلیه سرب به همین انفتاح حدود و سد ثغور برمی‌گردد ولی اصل قضیه آن عبارت است از القدره علی المشی.

در بحث واجب معلق و واجب مطلق، صحبت در این است که وجوب، فی حد نفسه، نسبت به قیود

خودش، دارای حالات مختلف است، آن قیودی که شارع، برای واجب می‌آورد، گاهی از اوقات به عنوان شرط فعل است و گاهی از اوقات به عنوان شرط وجوب، آنچه را که به عنوان شرط وجوب می‌آورد مثل فرض کنید دخول وقت برای صلاه و این را هم بدانیم که ما این شرط فعل یا شرط وجوب را به عنوان واجب مطلق، یا به عنوان واجب مشروط، از لسان روایات و از فحوای دلیل و مرتکبات ذهنی و عرفی به دست می‌آوریم که این لحاظی که شارع در اینجا نسبت به این قید کرده چه لحاظی است، آیا به عنوان شرط فعلیت است؟ یا لحاظ به عنوان اصل وجوب است؟، یعنی بدون تحقق این شرط، اصلاً به طور کلی، وجوبی محقق نمی‌شود، بله، وجوب در عالم انشاءات و عالم ملاکات هست اما این که به مرحله تنجّز برسد یا فرضاً بخواهد به مرتبه فعلیت برسد این وجوب در اینجا مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد.

مثلاً فرض کنید (همانطوری که مثال زدم خدمت رفقا) در مورد وجوب زکات، خود اصل

الوجوب در اینجا معلق بر شرط است، شرط هم حد نصاب است یعنی قبل از بلوغ مال به موارد تسعه یا اعم از آنها بگوئیم یا نگوئیم بالأخره تسعه موارد هست که غلات اربعه (گندم و جو و مویز و خرما) و انعام ثلاثه و نقدین می باشد، در اینجا اصل، وجوب زکات نیست یعنی وجوب زکات وجوب فعلی نیست و به مکلف این وجوب تعلق نگرفته است که حد نصاب ظرف برای آن اداء و ظرف برای ابراء ذمه از تعلق تکلیف باشد بلکه نفس وجوب زکات این معلق بر شرط است که بدون تعلق بر شرط اصلا مکلف تکلیفی برایش نیست، خود نفس وجوب، معلق است، خوب این دیگر می شود واجب مشروط که واجب در اینجا تعلیقش بر ظرف به عنوان تاثیر و دخالت این شرط در خود تنجز وجوب است و تا وقتی که فرض کنید اغنام به حد نصاب نرسد، شخص گوسفند دارد ولی آن گوسفندانش به حد نصاب نرسیدند، اصلا وجوب زکاتی در اینجا نیست وقتی که وجوب زکات نشد تبعات این مساله چیست؟ تحصیل شرط به لحاظ عدم وجوب واجب، واجب نیست، وقتی که زکات واجب نشد

پس بنابراین نصاب که شرط متأخر است و شرط مؤثر در اصل تنجّز و جوب است آن حد نصاب هم واجب نیست، انسان می‌تواند ازدیاد اغنام نکند مثلاً ده تا گوسفند دارد بگذارد همان ده تا گوسفند باشد حالا که با این ده تا گوسفند زندگی ما و اوضاع ما می‌گذرد، ما دیگر آنها را زیاد نمی‌کنیم چرا برویم زیاد کنیم؟ نه به همین کیفیت می‌گذرد پس تحصیل وجوب شرط در این جا به لحاظ عدم وجوب واجب است چون واجب در اینجا نیست،

یا فرض کنید در مورد خمس هم باید آن مال در آن مواردی که مربوط می‌شود به زائد از مؤونه سنه، مساله همین‌طور است خود وجوب خمس، واجب، واجب مشروط است یعنی وجوب خمس مشروط به زیاده ارباح مکاسب بر مصارف مؤونه سنه است که اگر این ارباح مکاسب زائد بر مؤونه نبود (یا مساوی بود یا اقل از آن مؤونه سنه بود) اصلاً خمسی تعلق نمی‌گیرد اصلاً خمس واجب نیست، یعنی وجوب در این جا وجوب مشروط است نسبت به خمس.

خب این در مورد اصل وجوب یا این که فرض کنید در مورد بلوغ، نسبت به بلوغ، اصل تعلق تکالیف به نحو کلی، مترتب بر شرط بلوغ انسان به خمسه عشر اعوام است و قبل از بلوغ ولو اینکه بلحظه و بساعه، این تکلیف تعلقی بر انسان نمی‌گیرد، تکلیف صلاة بر انسان تعلق نمی‌گیرد، یا واجب مطلق فرض کنید صلاه نسبت به اوقاتش، نسبت به شرائطی که آن شرائط در اختیار انسان نیست.

البته نسبت به وقت این مساله مشکوک است و انشاءالله راجع به آن بحث می‌کنیم که آیا وجوب صلاه بالنسبة به وقت، واجب مطلق است یا این که یکی از اقسام واجب معلق است و این دخول وقت، شرط برای وجوب نیست بلکه شرط برای واجب است.

مرحوم آخوند در بحث واجب معلق و مشروط و واجب مطلق، شرط وجوب را در واجب مشروط، چند مورد ذکر کرده اند:

یکی این که در مثالهای که ایشان زدند یکی فرض کنید مثال زدند به مسافر و یکی به حاضر و

یکی هم به المستطیع، و مستطیع برای حج را در کنار مسافر و در کنار حاضر قرار داده اند و در آنجا بیان ایشان این است که در بعضی از موارد چنانچه در شرط واجب مشروط هست تکلیف به شرط تعلق نمی‌گیرد و محال است که تکلیف تعلق بگیرد، مثل اینکه که تکلیف به مسافر تعلق بگیرد که واجب است بر انسان که سفر کند!! نه، تکلیف که به سفر تعلق نمی‌گیرد، سفر یک امر اختیاری است انسان مختار است در انتخاب سفر یا در انتخاب حضر، تفاوت نمی‌کند، یا این که تکلیف به حضور تعلق بگیرد این هم در اینجا استحاله تکلیف است یا این که تکلیف به استطاعت تعلق بگیرد فرض کنید شخص مستطیع در استطاعت، واجب است که تحصیل استطاعت بکند.

پس همان‌طوری که وجوب تکلیف به خود آن سفر تعلق نمی‌گیرد بلکه سفر شرط برای وجوب قصر است و وجوب قصر، متوقف بر سفر است و سفر در اختیار انسان است اگر انسان سفر را اختیار کرد القصر واجب و اگر انسان حضر را اختیار کرد

الاتمام واجب، اگر انسان استطاعت را اختیار کرد الحج واجب و اگر عدم الاستطاعه را اختیار کرد الحج ليس بواجب، پس بنابراین استطاعت بر این مبنا از مورد تعلق تکلیف، خارج می شود و وقتی که این استطاعت خارج شد آن واجبی که معلق به استطاعت است یا آن واجبی که معلق بر سفر هست یا معلق بر حضر هست آن واجب، وجوبش مشروط به وجود این مقدمه و وجود این شرط است. اگر سفر حاصل شد قصر می شود واجب، پس قصر قبل از سفر واجب نیست آنچه که واجب است صلاهی واجب است همانطوری که قبلاً عرض شد که صلاهی واجب است منتهی صلاهی قصری متوقف بر حصول شرط سفر است، صلاهی اتمامی و تمام، مترتب بر آن وجوب شرط است که عبارت است از حضر باشد.

حج فی حد نفسه واجب نیست وجوب حج معلق است بر وجود استطاعت اگر استطاعت حاصل شد حج می شود واجب پس حج می شود واجب مشروط، وجود استطاعت می شود شرط برای وجوب، دیگر در اینجا شرط برای واجب نمی شود که به عنوان شرط فعل در اینجا مورد لحاظ قرار

بگیرد خوب این کلامِ مرحوم آخوند بود.

البته بعضی از محشّین و مقررین نسبت به اصل طرح تعلق تکلیف به سفر و حضر و استطاعت در اینجا شبهه و اشکال کردند که این را انشاءالله در روز بعد خدمت رفقا عرض می‌کنیم، ولی متعرض آن نکته‌ای که موردنظر است نشدند آن نکته‌ای که موردنظر است که رفقا بروند روی این مساله، وقتی که تقریرات را مطالعه می‌کنند به این نکته باید توجه کنند که اصلا بطور کلی آیا این ارداف مرحوم آخوند استطاعت را در کنار سفر و حضر صحیح است یا صحیح نیست؟ اصلا ما کاری نداریم که تکلیف تعلق می‌گیرد به مسافر یا به حاضر یا به مستطیع یا نمی‌گیرد، این بحث دیگری است که ایشان می‌گویند استحیل تعلق التکلیف بالمسافر که اشکال کردند نه محال نیست تعلق تکلیف ممکن است سفر برای انسان واجب باشد الان به نفس سفر تکلیف تعلق گرفته به لحاظ وجوب سفر، قصر هم در اینجا واجب می‌شود یا اینکه انسان مریضی در حضر دارد در اینجا سفر می‌شود یک سفر حرام یا اینکه یک حضر واجب می‌شود یا فرض کنید مخالفت با والدین هست در آنجا سفر سفر معصیت

می‌شود یا در مواردی که اصل سفر معصیت است در نتیجه خود حضر در آنجا واجب می‌شود به لحاظ وجوب حضر در آن جا نماز هم وجوبش تمام می‌شود به این مساله ایراد کردند یا اینکه ممکن است فرض کنید استطاعت واجب باشد، اصلاً در مورد اصل استطاعت شارع بگوید تحصیل استطاعت واجب است بر مبنای حصول استطاعت حج هم می‌شود واجب چون شرطش انجام شد حاصل شد و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً وقتی که استطاعت حاصل می‌شود وجوب هم مترتب بر آن می‌شود از این نظر ایراد گرفته اند که خب در این جا اشکال ندارد که تکلیف تعلق بگیرد به سفر به حضر یا فرض کنید به استطاعت.

آنچه مورد نظر ما است این نیست، راجع به این مساله بحث داریم که نظر مرحوم آخوند صحیح است و اشکالی که به مرحوم آخوند کرده اند در اینکه محال نیست که وجوب تعلق بگیرد به سفر این اشکال وارد نیست مرحوم آخوند به لحاظ نفس واجب در آن جا نظرشان این است که وجوب تعلق نمی‌گیرد نه به لحاظ آخر، ممکن است سفر به یک لحاظ دیگری تکلیف به آن تعلق بگیرد فرض کنید

یک سفری که برای انسان واجب است خوب باید برود یا حضر واجب است مریض دارد باید بماند یا فرض کنید که هزار داعی برای سفر و هزار داعی برای حضر وجود دارد، مرحوم آخوند کاری به این ندارد خود صلاه و خود سفر خود این وجوب قصر صلاه در ارتباط با سفر باید لحاظ بشود که شارع که حکم به وجوب قصر کرده است آیا به واسطه حکم به وجوب قصر، حکم به وجوب سفر هم تعلق می‌گیرد یا نه؟ یعنی سرایت وجوب از قصر به سفر، نه، ایشان می‌گویند اینطور نیست حکم رفته روی قصر، قصر واجب است حالا که قصر واجب است آیا باید شما حتما سفر کنی؟ نه، شارع می‌گوید این قصر در اختیار توست می‌خواهی سفر کن قصر می‌شود واجب می‌خواهی سفر نکن قصر واجب نیست این مورد نظر آخوند است لذا اشکالاتی که بر مرحوم آخوند شده محل ایراد است از این نظر مرحوم آخوند محقق است ولی صحبت در این است که این که مرحوم آخوند آمدند مستطیع را در کنار این دو قرار دادند چرا؟ مستطیع با مسافر و با حاضر

اختلاف جوهری دارد در ماهیتش ، ماهیت استطاعت و ماهیت سفر و ماهیت حضر، سه ماهیت مختلف است سفر و حضر این یک عنوانی است که مترتب می‌شود بر حال انسان و بر ترتب آن حال وجوب قصر و وجوب تمام هم در آنجا برای انسان واجب است ولی در مساله استطاعت این که استطاعت را ایشان عنوانی قرار داده است که مکلف متصف به استطاعت می‌شود وبعد الاتصاف بالاستطاعه يجب علیه الحج این مثال در کنار آن دوتا مثال نباید گذاشته بشود چرا؟ چون همانطوری که عرض کردیم اصلا استطاعت به عنوان شرط فعل است نه به عنوان شرط وجوب یعنی آن متفاهم عرفی و متفاهم شرعی که منطبق با متفاهم عرفی است استطاعت شرط فعل است می‌گوییم آقا برو فلان سفر اگر می‌توانی، این کار را بکن اگر می‌توانی، یا این عمل را انجام بدهد اگر می‌توانی، آیا معنایش این است که می‌توانی این عمل را بکنی یا نکنی؟ هیچ وقت این حرفها نیست. می‌گویند: اکرم زیداً ليله الجمعه ان استطعت معنایش این است که نخیر استطاعت در اختیار بنده است که بخواهم یا نخواستیم.

پس بنابراین در اینجا هیچ وجوبی هم به ما تعلق نگرفته این است یا نه؟ یا اکرم زید واجب مطلق ان استطعت به عنوان شرط وجوب است یعنی اگر توانایی را داشتی باید این را اکرام بکنید، این در کجای معنایش خوابیده که اختیار توانایی یا عدم توانایی در دست من است دلم بخواهد توانایی پیدا می‌کنم یا دلم نخواهد نمی‌کنم اصلاً به طور کلی توانایی و عدم توانایی از اختیار مکلف خارج است ولی سفر و حضر در اختیار مکلف است من می‌توانم مسافر باشم به اختیار خود می‌توانم حاضر باشم به اختیار خود و چون به اختیار است، لذا واجب می‌شود واجب مشروط در واجب مطلق اختیار از کف مکلف خارج است دیگر مکلف مختار نیست فقط باید اتیان آن واجب را بکند آنچه که از اختیار مکلف خارج است عرض کردم مثل همین بحثی که راجع به مرتبه و اینها فعلاً در فلسفه داریم که اصلاً در تحت اختیار و عدم اختیار قرار نمی‌گیرد این مساله فرض کنید برگشت آن به شرط برای فعل است و بگویید یا نگویید فرقی نمی‌کند، منتهی

گفتنش فقط یک تاکید دارد.

حالا از شما سوال می‌کنم اگر مولى در اینجا بگوید اکرم زیداً و ان استطعت را نگوید آیا استطاعت در آن منظوى نیست؟ منظوى است دیگر، این شرط عقلى است شرط عقلى را ما اسمش را می‌گذاریم شرط فعل حالا با یک تعبیر دیگر که یک فرقى با هم دارند که آن را بعداً در روزهای بعد عرض می‌کنیم این شرط عقلى است حالا نگوید ان استطعت حالا اگر بگوید ان استطعت تفاوتی نکرده است، ان استطعت گفتن یا نگفتن از این نقطه نظر تفاوت نمی‌کند و بعد در اینجا استطاعت را به عنوان شرط عقلى باید مدنظر قرار بدهد، وقتی که شخص مستطیع نیست اکرام زید نمی‌تواند بکند و طبیعى است شرط اکرام عبارت است از استطاعت است خوب حالا ما بگوییم اکرام زید نسبت به استطاعت می‌شود واجب مشروط دیگر واجب مشروط نیست. این فعلاً امروز به عنوان ورود به بحث انشاءالله تا روز بعد.

اللهم صلى على محمد و آل محمد